**باسمه تعالی**

خارج اصول

۲۱/۰۲/۹۳ امارات معتبره - راه احراز صغرای ظهور - علامات حقیقت و مجاز - تأثیر اجزای جمله در شکلگیری مفاد سایر اجزاء

**حجیت ظواهر(شناخت معنای حقیقی)**

**آیا علقه وضعیه می‌تواند شرطی در موردش باشد؟**

مرحوم شهید یک بحثی را در بحث وضع مطرح فرمودند در مورد اینکه شکی نیست که ممکن است لفظی که وضع می‌شود مقیّد به یک قیدی باشد یک شرطی داشته باشد یا یک شرطی برای معنای موضوع له وجود داشته باشد اما آیا علقه وضعیه می‌تواند شرطی در موردش باشد یا نمی‌تواند شرطی در موردش باشد این محل کلام هست و بحث را بر طبق مبانی مختلفِ در حقیقت وضع دنبال می‌فرمایند

پرسش: یعنی چه؟ پاسخ: یعنی ارتباطی که بین لفظ و معناست این ارتباط در یک حالت خاصی نباشد من درست نفهمیدم حالا شما یک بار فرمایشات آقای صدر را ملاحظه بفرمایید این چطور می‌شود برنگردد به شرط لفظ این این طوری که ما می‌فهمیم این چیزی که ارتباط با علقه وضعیه است یعنی لفظ در آن حالت خاصی که هست مثلاً در باب معانی حرفیه مرحوم آخوند می‌گوید معنای حرفی و اسمی یکی است ولی کانّ شرط وضع این هست که به صورت استقلالی باشد یا به صورت غیر استقلالی باشد این به چه معنی هست آیا این شرط استقلالیت یا غیر استقلالیت آیا بازگشت نمی‌کند به این که لفظ ... به لفظ بازگشت می‌کند با اینکه لفظ در حالی که به صورت مستقل حالا یا به معنی به احدهما حالا آنجا شاید بیشتر آن معنی گاهی اوقات استقلالی ملاحظه بشود یا معنی ... من تصور می‌کنم یا باید به لفظ برگردد به یک معنی یا به معنی حالا یک تأمل بکنیم ببینیم که یک معنای سومی می‌شود در موردش تصویر کرد یا نمی‌شود تصویر کرد علی أی تقدیر حالا من یک مقدمه‌ای بود بر بحثی که امروز می‌خواستم عرض کنم آن این است که تردیدی نیست که لفظ می‌تواند علقه وضعه ما بین لفظی که در یک حالت

خاصی باشد و معنی ایجاد بشود یعنی لفظ مقیّد دالّ بر معنی باشد موضوع باشد نه به اصطلاح به طور مطلق البته تصور می‌کنم این معنی که ما لفظ به شرط خاصی موضوع باشد این در مورد وضع تعیینی خارجیت ندارد ولی در مورد وضع تعیّنی کاملاً خارجیت دارد که لفظ به یک شرط خاصی این معنی را افاده کند حالا من یکی دوتا نمونه برای این بحث می‌خواهم ذکر بکنم که دخالت دارد در بحثهای ما یکی بحث اینکه افعال با توجه به متعلق خاصی که دارند یکی معنایی را افاده کنند تقریباً در کتابهای لغت در ذیل هر فعلی شما این مطلب را می‌بینید که افعال را با متعلقاتشان ذکر می‌کنند معانی مختلفی برای افعال دارند با توجه به متعلقات مختلف معانی مختلفی برای اینکه قرار می‌دهند این به نظر می‌رسد اصل اینها لفظ وضع می‌شود بر یک معنای عامی، وضع تعیینی‌اش بر یک معنای عام است با توجه به آن متعلقات خاص لفظ یک معنای تعیّنی یک وضع تعیّنی در خصوص اشیاء مختلف پیدا می‌کند و اساساً این را قبلاً هم اشاره کردم اجزاء جمله خب اثرگذار هستند در مفهومهای چیزهای دیگر یک جمله اجزاءش از همدیگر رنگ می‌گیرند متلون می‌شوند به لون همدیگر که یکی از مثالهای تلونش آن مثالی که در مورد سیاق مطرح می‌کردم که وقتی ما بگوییم که یک مقدار آهن و نقره و مس و برنج و اینها برای من بیاور این آهن و اینها که از نوع فلزات هستند کلمه برنج را هم یک ظهوری می‌دهد در مورد اینکه مربوط به فلزات و امثال اینها هست و یک ظهوری را ایجاد می‌کند به هر حال خصوصیات اجزاء دیگر جمله دخالت دارد در معنای جمله دیگر این دخالت گاهی اوقات صرفاً یک ظهور می‌دهد اگر این دخالت زیاد شد استعمالاتش زیاد شد می‌تواند اثرگذار باشد در معنای یک کلمه ولی به شرطی که همراه او واژه باشد آن واژه یک معنایی را در آن به اصطلاح به خورد آن می‌دهد و فعل با توجه به متعلق خاصش این حالت را دارد تقریباً این خیلی شایع است شما هر ماده‌ای از ماده‌ها لغوی را نگاه می‌کنید در کتاب لغت می‌بینید که معانی مختلفی بر این ماده ذکر کردند هر معنی با توجه به یک متعلق این به خاطر همین است که خصوصیات متعلق باعث تخصص آن معنی می‌شود عمدتاً آن معنی را به یک شکل خاصی در

می‌آورد این نکته را ضمیمه بکنم ببینید من در حروف جرّ این مطلب را یک موقعی عرض می‌کردم حروف جرّ خیلی وقتها مثلاً می‌گویند حروف جرّ وضع شده به وضع عام و موضوع له خاص بر نسب جزئیه فرض کنید که کلمه «من» وضع شده برای ابتدای غایت ولی این ابتدای غایتی که کلمه «من» دارد با توجه به متعلقات مختلفی که دارد یک کلیّ ابتدای غایت نیست ابتدای غایتی هست که متلون آن خصوصایت شده مثلاً معانی مختلفی در کتب نحوی برای «من» ذکر می‌کنند که خیلی از اینها بازگشت می‌کند به همان معنای ابتدای غایت مثلاً «من» نشویه که در کتب اصولیه ذکر می‌کنند مثل «من» سببیت که در کتب نحوی ذکر کردند اینها همه ابتدای غایت هست ولی این ابتدای غایت بودن علت یک نوع مبدأ پیدایش معلول است این «من» دالّ بر ابتدای غایت است ولی نه ابتدای غایت به آن مفهوم عامش ابتدای غایتی که در این صنف خاص یعنی ابتدای غایت سببیه ابتدای غایتی که معلول از علت می‌گیرد یا مثلاً «من» که «من» بیانه هم من فکر می‌کنم همین هست «خاتم من فضة» یعنی خاتمی که از فضه نشأت گرفته خاتمی که از فضه ایجاد شده یعنی مبدأش فضه بوده ولی این مبدأ این مبدأیتی که در این «من» هست با مبدأیتی که در جئت من الکوفة الی البصرة هست فرق دارد نه وضع تعیینی‌اش فرق دارد اینها وضعهای تعیّنی پیدا می‌کنند یعنی معانی مختلفی که حروف جرّ برایش ذکر شده خیلی از این معانی واقعاً معانی مختلفی هستند ولی به نحو وضع تعیّنی یعنی اینها یک مبدأ واحدی داشتند این مبدأ واحد باعث می‌شود که «من» با توجه به فعلی که قبلش هست و مجرور «من» که بعدش هست یک معنای خاصی پیدا کند ابتداء غایتی که در قالب بیانیت «من» بیانیه ابتداء غایتی که در باب «من» نشویه ابتدای غایتی که در باب «من» سببیه همه اینها یک چنین حالتی پیدا می‌کنند که به نحو وضع تعیّنی اشتراک لفظی اصلاً پیدا می‌کنند این است که ما در موارد مختلف فقط دالّ بر اصل ابتدای غایت نیست دالّ آن خصوصیات هم هست ولی این خصوصیات به وضع تعیّنی برای «من» ایجاد شده این وضع تعیّنی که استعمالات مختلف وضع تعیّنی مختلف برای «من» حرف جرّ ایجاد کرد چیزهای دیگر هم همین است اکثر حرف جرّ این

حالتِ اینکه ابتداءً وضعش بر یک معنای عام است وضع تعیینی‌اش و وضع تعیّنی‌اش خصوصیات آن معنای خاص هم در معنای موضوع له «من» یا حرف جرّ دیگر به وضع تعیّنی داخل می‌شود فعل هم همین حالت است می‌خواهم عرض کنم فعل هم خیلی وقتها به جهت متعلقش یک خصوصیاتها و معنای خاصی می‌گیرد فرض کنید که ببینید کلمه «ذهب» به معنای چی هست؟ یعنی گفتند «رفتن» ولی می‌گوییم «ذهب الشیخ الی هذا القول»، «ذهب الشیخ الی هذا القول» آیا مفادش صرفاً رفتن است یا انتخاب کردن اختیار کردن معتقد شدن هم در آن خوابیده قطعاً معنای معتقد شدن هم در «ذهب» خوابیده «ذهب الی هذا القول» یعنی «اعتقد هذا القول» «قال بهذا القول» یا «قال بهذا القول» آیا این «قال» فقط صرفاً آن قول لفظی است که اصل قول این هست یا اینکه چون قول لفظی معمولاً دالّ بر قول فکری هست یعنی باور داشتند خیلی وقتها

پرسش: اینها اشراب نیست؟ پاسخ: نه اشراب نیست بحث سر این هست خود آن اشراب هم می‌تواند به تدریج به وضع تعیّنی ایجاد بشود یعنی اشراب تا وقتی ... می‌خواستم یک موقعی در بحث اشراب هم بگویم اشراب تا وقتی که این مفهوم این است که گاهی اوقات در کتابها لغت بعضی چیزها را از باب اشراب می‌گیرند بعضی چیزها را از باب وضع تعیّنی و وضع جدید می‌گیرند واقعش این است که خیلی وقتها مثلاً «سمع الله لمن حمده» آدم احساس نمی‌‌کند که این «سمع» یک وضع جدید پیدا کرده به معنای «استجاب»، ولی بعضی وقتها با کثرت استعمال و اشراب یک معنای خاص وضع تعیّنی برای یک معنای مرکب پیدا می‌کند آن اشرابی که یک پدیده‌ای وجود دارد آن اشراب خیلی وقتها منشأ می‌شود کثرت اشراب یک معنی در یک فعل منشأ ایجاد معنای جدید به وضع تعیّنی برای آن فعل می‌شود و تشخیصش خب دیگر به همان قرائن تبادر و امثال اینها هست که آیا واقعاً

پرسش: ... پاسخ: ما می‌خواهیم همین را بگوییم من آن هم دقیقاً همین را می‌خواهم بگویم. می‌خواهم بگویم که دو مرحله بحث اینجا در بحث معانی مختلف مطرح شده یک مرحله بحث، بحثی هست که مرحوم آخوند می‌فرمایند در معانی

امر ایشان می‌گوید این معانی، معانی مختلف نیست از سنخ دواعی است که من عرض می‌کردم صرفاً دواعی نیست اینها مفاد تفهیمی کلام هم هست این یک مرحله، مرحله دوم اینکه مفاد تفهیمی احیاناً موضوع له به وضع تعیّنی هم می‌شود یک بحثی که سابق روی آن تکیه می‌کردیم که بعضی چیزهایی که مفاد تفهیمی کلام هست به تدریج لفظ قالب بر اینها می‌شود و با قالب شدن یک وضع تعیّنی بر این معانی پیدا می‌کند خیلی کلام قدماء در مورد معانی مختلف داشتن اوامر خیلی کلام دور از آبادی نیست واضح نیست که کلام مرحوم آخوند کلام تامی باشد ممکن است شخصی بگوید نه اوامر معانی مختلف دارند به نحو وضع تعیّنی. اینها همه اصلش یک معنی هستند ولی به نحو وضع تعیّنی آن چیزهای مختلف است آن را دیگر حالا باید یا علی أی تقدیر هم کلام قدماء از یک جهت دقیق‌تر هست آن این هست که قدماء به آن معنایی که از لفظ فهمیده می‌شود توجه کردند فقط به مستعمل‌فیه توجه نکردند مرادشان از معنی اعم از معنایی هست که مستعمل‌فیه هست و معنایی که به مفاد تفهیمی کلام هست و مرحوم آخوند فقط به مستعمل‌فیه دقت کرده یعنی به هر حال این مراحل را باید از هم تفکیک کرد یک گاهی اوقات الفاظی که یک معنایی دارند یک معنایی به نحو تفهیمی در کنار آن معنی از این الفاظ فهمیده می‌شود معانی مختلفی تضمین معنای نمی‌دانم معانی مختلفی که برای اوامر هست معانی مختلفی که برای حروف جرّ هست معانی مختلفی که برای حروف استفهام و امثال این طور چیزها وجود دارد خیلیهایش در مرحله اول به نحو مفاد تفهیمی در کنار مستعمل‌فیه از لفظ فهمیده می‌شود و به ذهن مخاطب افهام می‌شود صرفاً یک داعی نیست که در نفس متکلّم باشد و در مرحله تفهیم و تفهم دخالت نداشته باشد این یک مرحله. مرحله دوم خیلی وقتها این مفادهای تفهیمی به تدریج یک وضع تعیّنی جدید می‌دهند و این مطلبی هست که باید واقعاً دقت کرد من نمی‌خواهم حالا اینجا قضاوت کنم که آیا نهایتاً برای مثلاً اوامر ما چند معنی باید قائل بشویم به نحو وضع تعیّنی؟ یا چند معنی قائل نشویم؟ آن حالا دیگر به نظرم می‌رسد فرق دارد ممکن است بعضی معانیش وضع تعیّنی داشته باشد بعضی از معانیش وضع تعیّنی نداشته باشد همچنین برای

حروف جرّ یک معنای مختلفش متفاوت هست جلسه قبل عرض کردم بعضی چیزهایش آدم وجداناً درک می‌کند هنوز وضع تعیّنی پیدا نکرده اصلاً لطافت کلام به همان معنای وضع تعیینی‌اش مثل لام نتیجه، لا نتیجه اصل لطفش به این هست که این لام در همان معنای تعلیل قرار بگیرد و از باب ادعا باشد والا تبدیل بشود به نتیجه لطف کلام از بین می‌رود و نابود می‌شود ولی بعضی چیزها مثل معانی مختلف حرف جرّ معلوم نیست که معانی دیگریش فرض کنید «من» معنای سببیت معنای ابتدای غایت، معنای «من» نشویه، معنای مثلاً «من» بیانیه اینها به نظر می‌رسد همه اینها ولو ریشه واحد دارند ولی به وضع تعیّنی معناهای مختلف پیدا می‌کنند همچنین فعل، فعل با ارتباط با متعلق خاص خودش اینها وضعهای تعیّنی خاصی پیدا می‌کنند و مثلاً می‌گوییم که حالا یک مثال دیگری برای این کلمه «ذهب» بزنم می‌گوییم

رأیت الناس قد مالوا \* إلی من عنده مالُ

و من لیس له مال \* فعنه الناس قد مالوا

رأیت الناس قد ذهبوا \* إلی مَن عنده ذهب

و من لیس له ذهبٌ \* فعنه الناس قد ذهبوا

رأیت الناس مُنْفضة \* إلی من عنده فِضة

ومن لیس له فِضة \* فعنه الناس مُنفضة

حالا من ذهبش را می‌خواهم بگویم «رأیت الناس قد ذهبوا \* إلی مَن عنده ذهب» مراد از این «ذهب» چی هست یعنی خارجاً‌رفت؟ یعنی خارجاً حرکت کرد به طرفش حرکت کرد؟ ذهب معنای خارجیش این هست یعنی حرکت کرد به طرف او رفت نه اینجا دیگر ذهبوا یعنی مالوا تمایل پیدا کردند میل پیدا کردند مفهوم میل پیدا کردند چون کسی که به یک شخصی میل پیدا می‌کند به طرف او حرکت می‌کند این منشأ می‌شود که کلمه ذهب به معنای میل پیدا کردن و امثال اینها این مفهوم پیدا کند الان دیگر ذهب اصلاً ولو ممکن است هنوز آن مبدأ هم در این معنی وجود داشته باشد ولی ... جلسه قبل هم این توضیح را می‌دادم وجود معنای

مبدأ در معنای جدیدی که برای کلمه پیدا می‌شود معنایش این نیست که این کلمه جدید وضع پیدا نکرده

پرسش: ... پاسخ: خیلی وقتها از همین قسم است بعضی‌هایش از سنخ اشراب است

پرسش: بعضی‌هایش معنایش کلاً اصلاً پاسخ: بعضی‌هایش از سنخ اشراب است که ابتداءً هم گاهی اوقات اشراب باشد ممکن است به نحو چیز تبدیل به وضع تعیّنی بشود اینها عرض من این هست که یک مکانیزمهای خاصی برای تغییر لغت، تطور لغت هست بدون شناخت این مکانیزمها ما نمی‌‌توانیم دقیق تحلیل کنیم که این واژه چه بر سرش آمده است این واژه‌گانهایی که ما در لغت داریم اینها یک موجودات خشک بی‌روح ثابت مثل دیواری که تکان نخورند سر جای خودش نباشدند این نیست اینها تغییر می‌کنند تطور لغت که تعبیر می‌کنیم این تطور لغت ناشی از یک سری ویژگی‌هایی هست که ذهن انسان در ارتباط با الفاظ با او درگیر می‌شود این درگیری ذهن انسان با آنها باعث می‌شود اینطور تغییرات را ایجاد کند و باید به اینها چیز بشود.

یک مثال دیگری حالا مثال سومی که در این بحث هست گاهی اوقات یک کلمه در یک فضای خاصی یک معنای خاصی به نحو وضع تعیّنی پیدا می‌کند نه در ارتباط با یک واژه خاص، در یک فضای خاص. حالا من یک نمونه می‌خواهم برایتان عرض بکنم ببینید ما الان کلمه بیّنه را شما در نظر بگیرید بیّنه خب اصل معنای لغویش به معنای حجت، دلیل و برهان هست ولی در فضای شرعی دادرسی و در باب قضاوت بیّنه یک معنای خاصی قطعاً پیدا کرده قطعاً به معنای دو شاهد یا بیشتر از دو شاهد هست اولاً به معنای انسان است وصف انسان است نه وصف قول انسان وصف خود انسان است انسان را می‌گوید «إن البیّنة قالوا» قول البیّنة تعبیر می‌کنیم ضمیر جمع مذکر سالم برمی‌گردانیم «یؤخذ بقول البیّنة بقول اکثرهم عدداً» اوصاف انسانها را به او نسبت می‌دهیم این مطلب هست غرضم این است من یک موقعی بحث بیّنه را دنبال می‌کردم به نظرم می‌رسید روشن هست که بیّنه یک معنای خاص شرعی دارد به معنای شهود متعدد ولی

بعد آن روایت مسعدة بن صدقه هست که آن «وَ الْأَشْیَاءُ کُلُّهَا عَلی‏ هذَا حَتّی‏ یَسْتَبِینَ لَکَ غَیْرُ ذلِکَ، أَوْ تَقُومَ بِهِ الْبَیِّنَةُ» من در مورد این روایت فکر می‌کردم خب در اینکه بیّنه موارد زیادی خیلی روشن هست به معنای المتعدد من الشهود هست همچنان که مرحوم نراقی در عوائد اشاره فرموده در مواردی به این معنی هست مسلم است ولی بعد به ذهنم این نکته رسید که آیا این وضع تعیّنی که برای بیّنه ایجاد شده به نحو مطلق است یا اصلاً در جاهایی که بحثهای قضائی هست در جاهایی که مدعی و منکر و دعوا و معرکه و امثال اینها هست این احتمال برای من جدی بود که ما ممکن است بگوییم بیّنه علی وجه الاطلاق به این معنی انصراف پیدا نکرده باشد در یک فضای خاصی انصراف به آن معنی پیدا کرده باشد ممکن است بسیاری از واژه‌هایی که الان ما به کار می‌بریم در یک محیط خاص اصلاً اصطلاحات شرعی که می‌گویند اصطلاحات حقوقی می‌گویند فلان واژه یک اصطلاح حقوقی است یعنی در جایی که فضا فضای گفتگوهای حقوقی هست وقتی آن واژه به کار می‌رود این معنی از آن افاده می‌شود این معنی معلوم نیست که در فضای عرف عام هم اگر به کار برود الزاماً به آن معنی وضع تعیّنی پیدا کرده باشد ممکن است اصلاً یک واژه‌ای باشد که در یک فضای خاصی به اصطلاح وضع تعیّنی پیدا کرده به طوری اگر از آن فضا خارج بشود دیگر این وضع تعیّنی نداشته باشد کاملاً قابل تصویر هست حالا من نمی‌خواهم در مورد مثالهایش بحث مصداقی بکنم ممکن است ما بیّنه بگوییم که نه اختصاص ندارد ولی این نکته که وضع تعیّنی ممکن است مربوط به یک فضای خاص باشد را ما باید مدّ نظرمان باشد من یک رساله‌ای در مورد بیّنه نوشته بودم و در اینکه می‌خواستم بگویم که بیّنه به معنای المتعدد به من الشهود هست همچنانکه که صاحب عوائد مرحوم نراقی فرموده بعد این اشکال به ذهنم که رسید دیدم یک مقدار کلاً مشکل است ما بخواهیم ادعا کنیم در غیر فضای مربوط به دعاوی آن هم یک چنین مفهومی برایش پیدا شده بنابراین مشکل هست که ... البته این احتمالش هم هست من تصورم می‌کنم که این احتمال وجود دارد که به نحو مطلق کلمه بیّنه به این معنی چیز شده باشد و احتمال دارد نه در خصوص باب دعاوی و

امثال اینها هست یک قدری بحثش نیاز به دقت دارد کل آن رساله‌ای که نوشته بودم در بیّنه به نظرم با این دید نیاز به یک بررسی و بازنگری مجدد دارد بحث مصطلاحات علوم خب خیلی همین فضای خاصی هست که ... فضای خاص گاهی اوقات ظهور به کلام می‌دهد حالا به تناسب. گاهی اوقات این مؤثر می‌شود در مورد وضع تعیّنی این مثال را شاید در درس بارها گفته باشم بنده خدایی می‌گفت مرحوم آقا شیخ علی پناه اشتهاردی یک بنده‌خدایی دعوت کرده بود خارج شهر قم آن موقع وسایل عمومی هم خب خیلی کم بود از ایشان پرسیده بوده آقا شما وسیله دارید؟ ایشان گفته بود بله می‌خواسته اگر وسیله ندارند ایشان را با بعضی از مهمانهای دیگر همراه کند بفرستد مرحوم آقای شیخ علی پناه هم خیلی در راه بلد نبودن ویژه بود خیلی اصلاً بلا فاصله گم می‌شد خیلی در مکه و اینها هم این حالت را داشت شمّ جهت‌یابی‌اش خیلی ضعیف بود خدا رحمتشان کند بعد خب جلسه تمام می‌شود ایشان هم همین طور نشسته بوده منتظر اینکه یکی ایشان را برساند صاحبخانه می‌پرسد آقا من عرض کردم خدمتتان وسیله دارید شما گفتید بله! گفت إِ من فکر کردم وسیله آقا سید ابوالحسن را می‌گویید. ببینید فضایی که آقا شیخ علی پناه با آن مأنوس بوده که یک فضای فقهی بوده این فضا باعث شده بوده در ذهن ایشان یک ظهور خاصی بر این کلام شکل بگیرد و این ظهور خاص باعث شده تفاوت فضای حاکم بر ذهن سائل و مجیب این طور اختلال در تفهیم و تفهم را به دنبال داشته. غرض من این هست گاهی اوقات این چیزهایی که در مرحله ظهور هست در مرحله وضع تعیّنی هم می‌تواند اثرگذار باشد یک واژه در یک جای خاصی یک معنای خاصی به کار برود در جای دیگری اصلاً به آن معنی به کار نرود بسیاری از اصطلاحاتی که در حِرَف مختلف شغلهای مختلف به کار می‌روند اینها یک معانی دیگری در عرف عام دارند در بین خود آن اهل آن حرفه به آن معنای خاص که مثلاً فرض کنید ممکن است مداد برای یک نجار یک معنای خاصی داشته باشد قلم در بنایی در فضای بنایی قلم یک معنای خاصی دارد قلم به معنای خب آن تیشه و قلم و امثال اینهاست ولی این ممکن است در

عرف عام کلمه قلم یک معنای دیگری داشته باشد این قلم فقط در جایی که در عرف بنایی هست آن معنی را داشته باشد.

پرسش: مثلاً قلم‌زنی پاسخ: آن یک قلم مثلاً در اصفهان و امثال اینها در محیط به اصطلاح قلم‌زنی‌های خاصی که آن وجود دارد آن هم یک معنای دیگری داشته باشد.

غرضم این جهت هست که اینها ممکن است بسیاری از واژه‌ها در یک فضای خاص یک معنایی ... ولی این فضاها با همدیگر ارتباط دارند این طور نیست که بشود کاملاً اینها از همدیگر مجزاء کرد خیلی وقتها ابتداء ولو در یک فضا هست از این فضا به فضاهای دیگر سرایت می‌کند این نکته که فضا چقدر در موضوع له به وضع تعیّنی دخالت دارد یکی از بحثهایی هست که خیلی باید مدّ نظر باشد انسان در موردش صحبت کند.

خب یک بحث دیگری که در اینجا وجود دارد آن هم مربوط به بحث تعیّنی است یک مقدمه‌ای در موردش عرض بکنم مرحوم آقای بروجردی یک بحثی را مطرح می‌فرمودند که حاج آقا مکرر از ایشان این مطلب را در درس نقل می‌کردند مرحوم آقای بروجردی می‌فرمودند که برای استعمال لفظ موضوع بر کل در جزء در کتابهای نحوی مثال می‌زنند به «سجدت علی الارض» می‌گویند ارض که اسم برای کل کره هست در آن قطعه کوچکی که مماس با پیشانی انسان هست در او استعمال شده این علاقه کل و جزء هست یعنی استعمال لفظ موضوع بر کل در جزء مرحوم آقای بروجردی می‌فرمودند نه این مثال درست نیست اینجا ارض به همان معنای خود ارض خودش به کار رفته ولی ارتباط فعل با متعلق مختلف هست بعضی افعال هستند ارتباطشان با متعلق به گونه‌ای هست که تمام آن متعلق از این فعل بهره و نصیب داشته باشد فرض کنید من می‌گویم اتاق را شستم اتاق را جارو کردم اگر یک تیکه‌کوچکی از اتاق جارو شده باشد نمی‌توانم بگویم من اتاق را شستم ولی اینکه من در اتاق وارد شدم وارد شدن در اتاق به این نیست که ... یا من در اتاق هستم ظرفیت اتاق برای انسان به این نیست که تمام اتاق من را دربر بگیرد همین که قسمتی از اتاق من را دربر بگیرد این مفهوم

ظرفیت وجود دارد خب این نکته‌ای هست مرحوم آقای بروجردی مطرح می‌فرمایند. من فکر خب نکته درستی هم هست من این مطلب به ذهنم رسیده که گاهی اوقات همین سجدت می‌تواند نسبت به متعلقهای مختلف به گونه‌های مختلفی ارتباط بر قرار کند نه به اینکه وضع کلام متعدد باشد به دلیل همان نکته‌ای که عرض کردم که یک فعل با ارتباط با متعلقات خودش می‌تواند معانی خاصی پیدا کند نحوه ارتباط این هم به این نحو هست خیلی وقتها که فرض کنید که اگر می‌گویم اتاق را من شستم چرا کلمه شستن به معنای این هست که تمام این اتاق را شستم چون معمولاً خب اتاق را که می‌شوییم همه اتاق را می‌شوییم ولی اگر در جایی اصلاً شستن تمام اتاق مرسوم نباشد یک تیکه اتاق را معمولاً بیشتر نمی‌شویند این وقتی می‌گویم من اتاق را شستم بیشتر از ظهور که آن یک تیکه خاصی را می‌شویند ظهور پیدا نمی‌کند یعنی آن واقعی خارجی که در ارتباط با شستن و این یعنی آن فعل و این مفعول در متعارف موارد وجود دارد این واقعیت در این مفهوم دخالت دارد که این مفهوم به چه شکل خاصی مفهومش تعیّنی پیدا کند و به چه قالب خاصی در بیایید فکر می‌کنم حالا یک مقداری فکر کنیم در موارد این مثالهایی بر این مطلب مثالهای واضح عرفی وجود داشته باشد که بتوانیم این مطلب را دنبال کنیم فرض کنید که من می‌گویم من اتاق را فرش انداختم در محیطهای ما که تمام اتاق را فرش می‌اندازند این فرش انداختم یعنی کل اتاق فرش قرار گرفته ولی در یک محیطهایی که فرش را به عنوان یک دکور وسط سالن یک تیکه‌ای فرش می‌اندازند این مفهومش فرق دارد آنجا فرش انداختن یعنی همین وسط آنجا فرش انداختن تفاوت به خاطر آن عرف خارجی هست که در مورد آن وجود دارد مثلاً فرض کنید من می‌گویم من لباس پوشیدم من خودم را پوشاندم این پوشاندن در یک عرف ممکن است که شخصی که لباس آستین کوتاه بپوشد اصلاً پوشیدن صدق نکند و در یک عرف دیگر این لباس آستین کوتاه مصداق پوشیدن خیلی زیاد هم باشد اصلاً زیادی است بگویند چرا خودت را می‌پوشانی اینها می‌خواهم بگویم اثر دارد آن واقعتهای خارجیه در فهم این ارتباط لباس پوشیدن، پوشیدن لباس آیا پوشاندن بدن این هست که تمام بدن

پوشانده بشود یا مثلاً دست و اینکه اگر بیرون باشد این است که این مطلب را باید دید که مهم هست برای شناخت بعضی از واژه‌های شرعی شناخت عصر صدور از جهاتی مؤثر است حالا این نکاتی دارد که من الان نمی‌خواهم وارد آن نکات بشوم در بعضی وقتها حکم دائر مدار آن عصر صدور است در بعضی وقتها حکم به آن عصر صدور ارتباطی ندارد فرض کنید در روایات داریم «عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوف‏» به روش متعارف و معروف با زنها معاشرت کنید خب در موقع صدور فرض کنید معاشرت به معروف یک گونه‌ای بوده الان یک گونه دیگری با توجه به تغیّر عرفی که وجود دارد این وجود دارد آیا اینجا ما باید آن گونه خاصی که در عصر صدور بوده را ملاحظه کنیم یا گونه کلی را باید ملاحظه کنیم این یک دقتهایی دارد که حالا در این مثال خاص تقریباً شاید روشن هست که موضوع خود معروف به حمل اولی است گاهی اوقات بعضی چیزها یعنی کلیت بحث را بگویم نمی‌خواهم وارد جزئیاتش بشوم این یک مقداری وابسته به این هست که آن عنوانی که در موضوع اخذ شده عنوان مشیر به واقعیت خارجی باشد یا خودش دخالت در حکم داشته باشد بعضی وقتها آنها عنوان مشیر هست به واقعیت خارجی بعضی وقتها عنوان مشیر نیست فرض کنید این خیلی هم مؤثر هست حالا این ایام، ایام رجب هست این مطلب به تناسب بگویم یک موقعی صحبت سر این بود که «یَا مَنْ أَرْجُوهُ لِکُلِّ خَیْر» بحثهای مختلفی در مورد این حدیث چیز هست یک بحثی در مورد این «یَا مَنْ أَرْجُوهُ» هست می‌گوید «و یلوز بسبابته» «یلوز بسبابته» خب در روایات ما انواع و اقسام هیأتهای داعی را توضیح داده ابتهال به چی هست نمی‌دانم دست این طور بلند کردن یک لفظ دارد دست این طرفی کردن یک لفظ دارد یک بحثی هست در کافی یک بابی دارد یک روایتی دارد که معانی مختلف این واژه‌ها را بیان می‌کند و یلوز، ظاهراً یعنی این طوری این طوری کردن کانّ حالت التجاء و یک نوع ... خب صحبت این است آقای آقا سید علی آقای محقق من داشتم یک سری این بحثها را در جلسه‌ای که حاج آقا و دوستانشان داشتند مطرح می‌کردم و یک نتیجه‌گیریهای خاصی می‌خواستم بکنم آقا سید علی محقق یک نکته‌ای را متذکر شد به نظرم نکته مهمی

هست آن این است که اصلاً این دست تکان دادن آیا یک امر تعبدی است؟ یا به اعتبار دلالت عرفیه بر حالت التجاء می‌گوید امام (علیه السلام) حالت التجاء به خودش گرفت این یک مقداری باید دقت کرد که کدام یک از اینها آیا این معنای جنبه تعبدی دارد خصوصیت از آن فهمیده می‌شود؟

پرسش: ... پاسخ: نه اینکه مثل کسی که دارد می‌لرزد یک این طوری این طوری اصلاً دستهایش دارد می‌لرزد این حالت است دارد پناه ... این طوری این طوری دست دارد می‌لرزد آن حالت را می‌خواهد القاء کند بحث اینکه آن القاء آن حالت در یک عرفی ممکن است ببینید الان ما مثلاً این طوری این طوری بکنیم یعنی پدرت را در می‌آورم درست است؟ یا انگشت شصت را به حالت خاصی اگر حرکت بدهیم یک نوع فحش هست ولی در بعضی مسابقات ورزشی دیدید که این حرکت را نشان می‌دهد نشانگر این هست که مثلاً فلان مقدار امتیاز بدهید

پرسش: ... پاسخ: نه مرادم این جهت هست که اینها به هر حال دخالت دارد چون اینها ... یعنی آیا تکان دادن دست به عنوان یک دالّ تعبدی بر التجاء هست یا چون دالّ عرفی بوده و از سنخ در واقع مثل ببینید فرض کنید که در یک روایتی اگر ما دیدیم که می‌گوید امام (علیه السلام) در عزا لباس مشکی پوشید حالا اگر در یک عرفی باشد که لباس سفید می‌پوشند در چینی‌ها و آسیای شرقی خب این آیا در آن عرف هم اینکه می‌گوید شما «البسوا السواد» مثلاً آیا سواد یک خصوصیت شرعیه دارد یا از باب اینکه در آن عرف خاص این معنای خاص را در برداشته این یکی از بحثهای بسیار سخت و تشخیصش هم خیلی دشوار هست که این چقدر اینها دخالت دارد در این مفاهیم. حالا این داخل پرانتز بود وقت گذشته من غرضم این هست که آن خصوصیات ... غرضم در این بحث آن حالا یک بحثی بود که به عنوان تنوع ذکر کردم ولی اصل بحثم این هست آن خصوصیات آن محیط دقیقاً دخالت دارد در شکل‌گیری مفاهیم این مفهوم می‌تواند به هر حال معنایش تغییر کند عرف محل در شکل‌گیری اوضاع تعیّنیه خیلی تأثیر دارد حالا این ادامه بحث برای جلسه آینده.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»